

زاده کرمانشاه است؛ از پدر و مادری انگلیسی؛ به سال ۱۹۱۹ میلادی - درست بعد از جمع شدن بساط جنگ جهانی اول. شش ساله بود که خانواده اش به جستجوی الماس به رودزیای جنوبی (زیمبابوه ی امروز) مهاجرت کردند تا سهمی از این مستعمره ی آفریقایی بریتانیای کبیر ببرند. سهم او - چنان که رمانهایش نشان میدهد - شناخت آفریقای زیرسلطه ی استعمار و شوربختی بومیان این قاره بود. کتابهایش بیشتر بیان هنرمندانه و یگانه ی این شوربختی ست. شازده جایزه ی ادبی ملی و بین المللی در کیسه دارد؛ از جایزه ی سامرست موام در ۱۹۵۴، تا نوبل ۲۰۰۷ در همین پنجشنبه ی پیش - یازدهم اکتبر - نوزدهم مهر ۸۶. دوریس لینگ ۸۸ ساله، سالهاست در شمال لندن منزل دارد و چنان که خود می گوید، همچنان هر روز، مشتاق آفریدن کار تازه یی ست. رمان « تروریست خوب» از دوریس لینگ به سال ۱۹۸۵ منتشر شد. پاره یی از این رمان را با ترجمه ی احمد تدین در زیر می خوانید:

شورا برای دلسرد کردن ساکنان غیر قانونی محل، عده ای را فرستاد تا مکان را غیر قابل سکونت کنند، اما این اقدام هم نتوانست آلیس را از کارش باز دارد. او که کهنه کاری است با ۱۴ سال سابقه در سکونت غیر قانونی در خانه ها و کمونها؛ و اینجا هم خانه ای است که اگر آلیس بخواهد با توجه به بوئی که از طبقه بالا می آید، داوری کند، محلی است برای به کار انداختن استعدادهایش. یاسپر هم از چگونگی برخورد آلیس با مقامها احساس غرور می کند؛ و اینکه چگونه برای محل، آب و برق مجانی تهیه می کند و محیط را پاکیزه نگه می دارد. و البته همان طور که قابل پیش بینی هم هست، بعضی از رفقای تازه وارد براحتی رفتارهای بورژوازمآبانه آلیس را در نظم داخلی خانه به رخ می کشند و می گویند بیش از آنکه به موضوعهای جاری بیندیشد، در فکر پرده های خانه است. با این همه کسی از خوردن سوپهای خوشمزه ای که آلیس با صرفه جوئی های فراوان تهیه می کند، نمی گذرد - سوپهایی که در جشن برگزاری کنگره، آنقدر زیاد درست می شود که باور نکردنی ست.

یاسپر، بنا به یک الگوی جاافتاده، دست آلیس را در مراقبت از خودش باز گذاشته (هرچند هرگز به او اجازه هیچ نوع نزدیکی فیزیکی را نمی دهد). با این همه مدام گلایه دارد که دیگران دارند آلیس را استثمار می کنند. این را هم همه شان نادیده می گیرند که در چهار سال گذشته از جیب مادر آلیس خورده اند. پرت تر از آن اند که بخواهند از این بابت، حق شناسی کنند. وقتی آلیس نمی تواند از پولهای پدرش کش برود، یاسپر عصبانی می شود و فکر می کند لابد آلیس پلهای پشت سرش را برای روز مبادا خراب نمی کند.

با این همه زندگی بدون آلیس حتا در تصور یاسپر هم نمی گنجد. هرچه باشد او خود را یک انقلابی متعهد می داند. وقتهایی را که مشغول سروسامان دادن به امور خانه نیست، صرف نبرد در جبهه می کند: تحصن، تظاهرات و شعار نویسی بردیوارها. خوب می داند هدف اصلی " وحدت مرکزی کمونیستی"، کمک به ارتش سری جمهوریخواه ایرلند است؛ هرچند نگرانی وی از فعالیتهای همسایه - سکنه ی غیر قانونی - روز به روز بیشتر می شود: اینکه در حیاط آن خانه چه چیزی را دفن کرده اند؟ چرا در اوج آن همه تعصب انگلیسی شان ترفند «کا. گ. ب» با همه وجوه حرفه یی بودنش به چشم می آید؟ آلیس بی خبر است از خطری که بیخ گوش اوست، از مواد منفجره یی که زیر شیروانی خانه مخفی شده و از هدفهای نادرست این اقدامها و پیامدهای آن.

